؟بس؟

شماره آرشیو: 1868

**حلّیّت "بیع­الدَّیْن" یا فروشِ طلب و دیْنِ مدت­دار**

اگر کسی از شخص دیگری طلبی دارد، و این طلب هم مدت­دار است، ولی حالا به پول احتیاج دارد؛ از لحاظ شرعی می­تواند همان طلب را به همان شخص یا کس دیگری، ارزانتر بفروشد و آن مبلغ را دریافت کند؛ و خریدار هم در سر مدت یعنی موعدی که زمان طلب، فرامی­رسد، مبلغ طلب را به طور کامل، از بدهکار دریافت کند. برای مثال، در صورتی که شخصی، صد تومان طلب دارد، می­تواند الآن آن طلب را به شخص دیگری به مبلغ نود تومان بفروشد و نود تومان را بگیرد و خریدار هم سرِ موعد، همان صد تومان را از بدهکار بگیرد؛ و این از لحاظ شرعی اشکالی ندارد و درست است؛ زیرا "بیع­الدَّیْن" است؛ یعنی "دیْن" خود را می­فروشد.

**حرمت فروش چک**

البته این نباید با فروش چک، اشتباه شود؛ یعنی اگر کسی چکی، در دست دارد، نمی­تواند آن را بفروشد، و آن کاغذ، یعنی خود چک، قابل فروش نیست؛ بلکه آن دیْن و طلبی را که دارد، می­تواند بفروشد.

**تنزیل، ربا نیست**

توضیح آنکه گاهی انسان یک عینی، برای مثال قالیچه­ای دارد، و آن را می­فروشد. این مال انسان، یعنی قالیچه، عین خارجی است. گاهی نیز انسان، دیْن خود را می­فروشد؛ یعنی در ذمه­ی کسی، طلب دارد؛ مثلاً از کسی صد تومانْ، به صورت مدت­دار، طلب دارد. این صد تومان هم مانند آن قالیچه­، یک مال است، منتهیٰ مالی که در ذمه­ی اوست. برای مثال من صد تومان، از شما، به صورت مدت­دار، طلب دارم. این هم یک مالی است، که در ذمه­ی شما طلبکارم. اما اگر حالا به پول احتیاج داشته باشم، می­توانم آن صد تومان را، حتّی به خود شما که مدیون هستید، یا به دیگری – از این جهت فرقی نمی­کند - به نود تومان – یا کمتر یا بیشتر - بفروشم و همین الآن، نود تومان را بگیرم؛ بعد هم شما، سر موعد و مدت، صد تومان را به آن طرف بپردازید. این عمل که به آن "تنزیل"هم می­گویند، عیبی ندارد. "تنزیل"، به این معنی، غیر از "ربا" است. "ربا" یعنی اینکه من نود تومان از شما قرض کنم و بعداً صد تومان به شما بدهم. چنین قرضی، ربایی یعنی "قرض ربوی" است. اما در مسئله­ی فروش دیْن، اصلاً قرض نیست، بلکه مسئله­ی معامله و خرید و فروش است؛ یعنی صد تومانی را که از شما طلب دارم، به نود تومان، معامله می­کنم، یعنی به نود تومان می­فروشم. بنابراین، من الآن نود تومان می­گیرم و خریدار هم سرِ موعد، صد تومان را از بدهکار می­گیرد. این معامله و تنزیل است و عیبی ندارد. به­هرحال این نوع معامله، به این معنا که گاهی نیز به آن "نزول" و گاهی "تنزیل" گفته می­شود، اشکالی ندارد؛ بلکه آنچه که حرام است، ربا و قرض ربوی است. پس در فروش طلب مدت­دار، مسئله­ی قرض، در کار نیست؛ بلکه مسئله­ی بیع است.

باز هم تکرار و تأکید می­کنم که باید طلب واقعی باشد؛ نه صوری. اینکه شخصی، چکی در دست دارد و طلب هم از کسی ندارد؛ این چک صوری است و قابل فروش نیست؛ زیرا این کاغذ، نود تومان نمی­ارزد. به­هرحال در "بیع­الدّیْن"، خود آن "دیْن" را معامله می­کنند؛ و فروش دیْن، غیر از فروش چک است. چک، قابل فروش نیست. آنچه که قابل فروش است، "مال" است. بنابراین، برای مثال، مالی را که متعلق به من است، و از شما طلبکارم و در ذمه­ی شما است؛ آن را می­فروشم؛ نه چکی که در دستم هست؛ زیرا چک، قابل فروش نیست.

پس این­که می­گوییم "بیع­الدّیْن" جایز است؛ اشتباه نشود و خیال نشود که چک، فروشش جایز است. نه! چک، قابل فروش نیست. بلکه اگر برای مثال، من طلبی از شما دارم، آن طلب، مالی است که در ذمه­ی شما است، و من طلبم، یعنی مالم را می­توانم بفروشم.

**انواع مال**

توضیح آنکه مال، بر دو نوع است: 1. مالِ عینِ خارجی؛ 2. مالِ در ذمه. پس هر دو نوع، مال است. برای مثال همان­طوری که الآن این قالیچه را که قیمتش در حال حاضر، صد تومان است، به شما نود تومان می­فروشم؛ همین­طور اگر در ذمه­ی شما، صد تومان طلب دارم؛ می­توانم این صد تومان در ذمه­ی شما را هم به نود تومان بفروشم؛ و از این جهت اشکالی ندارد.

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

"وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ ۖ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ ۖ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ۚ ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ﴿۱۱﴾ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَ مَا لَا يَنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ ﴿۱۲﴾ يَدْعُو لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ الْمَوْلَى وَ لَبِئْسَ الْعَشِيرُ ﴿۱۳﴾".[[1]](#footnote-1)

"و از مردمان، كس هست که خدای را یک­سویه [و بر پایه­ی دست­یابی به امور مادی] و با دودلى می­پرستد؛ پس اگر خیری [مانند ثروت، مقام و اولاد] بدو رسد، بدان آرامش یابد؛ و اگر آزمونی [مانند بیماری، تهیدستی و محرومیت از عناوین اجتماعی] بدو رسد، روی بگرداند؛ در دنيا و آخرت زيانكار است، اين همان زيانكارى آشكار است‏ (11). چیزی را جز خدا می­خواند که نه زیانش رساند و نه سودش دهد؛ این است همان گمراهی بسیار دور (12). كسی را می‏خواند كه زيانش از سودش نزديكتر است، چه بد ياور و سرپرستی، و چه بد معاشر و همدمی است (13)".

**علت تکرار عبارت "وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِی اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ"، در دو آیه ­از سوره­ی حج**

ابتدا نکته­ای را در مورد آیه­ی شریفه­ی هشتم از سوره­ی مبارکه­ی حج - که در جلسه­ی قبل توضیح داده شد – تذکر می­دهیم؛ و آن اینکه عین جمله­ی "وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِی اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ"، در آیه­ی هشتم از سوره­ی مبارکه­ی حج را، در آیه­ی سوم همین سوره­، نیز داشتیم­. یعنی جمله­ی "وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِی اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ"، هم در ضمن آیه­ی سوم و هم در ضمن آیه­ی هشتم این سوره، ذکر و تکرار شده است.

به حسب قرائن، احتمالاً آن جمله­ی اول، در آیه­ی سوم مربوط به افرادی است که در مجادله، پیروی می­کنند؛ و این دومی در آیه­ی هشتم، مربوط به پیشروان است، نه پیروان. یعنی یک عده، در مجادله و انکار برخی مطالب، پیشرو، و یک عده هم پیرو و دنباله­رو هستند؛ و این هر دو گروه، مورد مذمت خدا هستند؛ زیرا هم کسانی که در کج­روی، پیش می­روند و هم آن دسته­ای که در کج­روی، به دنبال آنها می­روند، هر دو گمراهند و خدا هر دو را مورد مذمت قرار داده است.

**گروه اول: پیروها و دنباله­روها**

آن گروه اول "وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِی اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ" یعنی آن پیروان؛ و منظور پیروانی است که در مجادله، دنبال کسانی هستند؛ و شاهد آن هم اینکه دنبالش "يَتَّبِعُ" آمده است و می­فرماید: "يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ". از این کلمه­ی "يَتَّبِعُ" در آیه­ی سوم، می­شود استفاده کرد که آن جمله، مربوط به پیروها و دنباله­روهاست؛ یعنی دنباله­روهای در راه مجادله و کج­روی.

**گروه دوم: پیشروها**

اما همین جمله­ی "مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِی اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ" در آیه­ی هشتم، مربوط به پیشروهاست؛ و شاهد آن هم اینکه در آیه­ی بعد، عبارت "لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ" - برای اینکه گمراه کنند – به کار رفته است. از اینکه "لِيُضِلَّ" فرموده، معلوم می­شود که پیشروها منظورند.

**مخاصمه­ی دو گروه پیرو و پیشرو و عذاب مضاعف هر دو گروه در قیامت**

خداوند هر دو گروه را که یک گروه، پیشروها هستند که در کج­روی پیش می­روند و جلو افتاده­اند و گروه دیگر، پیروها هستند که دنباله­رو می­باشند؛ این هر دو گروه را مورد مذمت قرار داده است. و لذا اینها روز قیامت هم با همدیگر مخاصمه دارند: "كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا".[[2]](#footnote-2)

"هر زمان گروهی وارد می‏شوند، گروه ديگر را لعن می‏كنند."

مرتب گروه گروه وارد می­شوند و همدیگر را لعنت می­کنند. آن پیروها می­گویند خدایا! اینها جلو بودند و ما را بردند؛ اگر اینها جلو نمی افتادند، دنبالشان نمی­رفتیم؛ پس اینها را دوبرابر عذاب کن: یکی برای اینکه خودشان گمراه بودند، و یکی هم برای اینکه ما را گمراه کردند. خدا هم فرمود هر دوی شما را دوبرابر عذاب می­کنم:

"لِكُلٍّ ضِعْفٌ"؛[[3]](#footnote-3)

برای اینکه درست است که آنها، هم گمراه بودند و هم گمراه کردند؛ و درنتیجه، مرتکب دو گناه شدند؛ اما شما هم مانند آنها دو گناه مرتکب شدید: زیرا از آنها اطاعت کردید و دنبال آنها رفتید، و درنتیجه، هم خودتان گمراه شدید و هم آنها را در این کج­روی داغ­تر و فعّال­تر کردید. اگر شما نمی­رفتید، ممکن بود آنها تنها بمانند و برگردند. بنابراین شما با این دنباله­روی، آنها را کمک و تقویت کردید؛ ازاین­رو هم شما و هم آنها دو عذاب دارید.

به­هر­حال فرق این جمله­ی تکراری در این دو آیه­ی شریفه، با همدیگر این است که در آیه­ی سوم، مربوط به پیروها و در آیه­ی هشتم، مربوط به پیشروهاست.

**پرستش یک­سویه­و منفعت­طلبانه­ی برخی از مردم**

اینک می­پردازیم به آیه­ی شریفه­ی یازدهم – از سوره­ی حج - که در ابتدای جلسه تلاوت شد:

"وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ"؛

"و از مردمان كس هست که خدای را یک­سویه [و بر پایه­ی­ دست­یابی به امور مادی] و با دودلى می­پرستد."

گروهی از مردم هستند که اینها در جرگه­ی بندگان خدا، یعنی مسلمانها و به قول خودشان اهل ایمان درآمدند؛ اما درواقع بنده­ی واقعی خدا نیستند؛ بلکه "عَلَىٰ حَرْفٍ" هستند. کلمه­ی "حَرْف"، یعنی گوشه­ی هر چیزی. "حَرْفُ الشَّیْء" به اصطلاح یعنی "طَرَفُ الشَّیْء". لب و گوشه و کنار را "حرف" می­گویند. یک عده هستند که در گوشه و کنارند؛ یعنی در متن عبادت و در متن دین و ایمان نیستند؛ بلکه در گوشه­ و کناری ایستاده، منتظرند ببینند که آخر کار به کجا می­رسد، ولی در متن نمی­آیند. تشبیهاً مانند سربازی هستند که حاضر نیست جانبازی و فداکاری کند؛ بنابراین به صف مقدم نمی­رود و در متن جبهه هم واقع نمی­شود و در گوشه­ و کناری می­ماند؛ و منتظر است ببیند که کار در آخر به کجا می­رسد. اگر دید که لشکر، نزدیک است فاتح و پیروز بشوند، و عن­قریب دشمن را بکوبند و اموالی را به غنیمت ببرند؛ همین که چنین وضعیتی را فهمید، برای اینکه یک سهمی هم به او برسد، داغ می­شود، و سپس پاها را محکم به زمین می­کوبد و مشت­ها را گره می­کند و فریاد می­کشد. به­این­ترتیب، خودش را به عنوان یک سرباز مجاهد، معرفی می­کند که به نوا برسد. اما اگر دید خبری از پیروزی نیست و به اصطلاح، هوا پس است و نزدیک است شکست بخورند و غیر از زخمی­شدن و کشته­شدن، فایده­ای ندارد، ساکت می­شود؛ نه پا به زمین می­کوبد و نه مشت، گره می­کند و نه فریادی می­کشد؛ بلکه علاوه بر دو پایی که دارد، دو پای دیگر هم قرض می­کند و چهارنعل می­دود و خودش را از میدان جنگ، کنار می­کشد. اینجا قرآن می­فرماید یک عده، در دین به همین شکل و همین­طورند: "وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ".[[4]](#footnote-4)

**گوشه­ی میدانی­ها و پشت جبهه­ای­ها**

به­هرحال گروهی در مسئله­ی دین­داری و ایمان به همین کیفیتند؛ به­طوری­که در متن دین، واقع نمی­شوند و در گوشه و کنار قرار می­گیرند. این گروه، ادعای اسلام می­کنند و خودشان را – به­ظاهر - در زمره­ی مؤمنین قرار می­دهند و چه­بسا حامی و پشتیبان اسلام و قرآن معرفی می­کنند! اما قرآن هشدار می­دهد که مراقب باشید و گول هرکسی را که خیلی داغ حرف می­زند و پا به زمین می­کوبد، نخورید؛ برای اینکه بسیاری از مردم، دروغ می­گویند؛ و "مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ"[[5]](#footnote-5) هستند. اینها در داخل و در متن نیستند؛ بلکه همان گوشه­ی میدانی­ها و بعد هم پشت جبهه­ای­ها هستند، که در گوشه و کناری قرار گرفته و ناظر غوغای جمعیت و منتظر فرصتند:

"فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ".[[6]](#footnote-6)

"پس اگر خیری [مانند ثروت، مقام و اولاد] بدو رسد، بدان آرامش یابد."

تظاهر به دیانت و حمایت از دین، در صورت تأمین منافع شخصی

اگر دیدند که در سایه­ی دیانت، منافع شخصی­شان تأمین می­شود، مثلاً جیب­هایشان پُرپول می­شود و مقام و منصبشان محفوظ می­ماند، سر جا می­ایستند؛ و به فرمایش قرآن: "إِطْمَأَنَّ بِهِ ."درآن­صورت برای اینکه به آرزوهایشان برسند، دادوفریاد راه می­اندازند و خودشان را حامی دین و پشتیبان قرآن معرفی می­کنند و اسلام را از موهبت­های بزرگ خدا و نعمت­های عظیم الهی قلمداد می­کنند؛ چون در سایه­ی همین اسلام و قرآن به نعمت و نوا رسیده­اند و منافع و آرزوهایشان تأمین شده است. درآن­صورت، این امری طبیعی است و باید هم آن را از نعمت­ها و از مواهب عظیم الهی بشمارند و شکی در آن نیست: "فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ"؛[[7]](#footnote-7) بنابراین خیلی محکم، سر جا می­ایستند.

**برگشت از دین، در مخاطرات**

اما اگر آزمایش پیش آمد:

"وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ"؛[[8]](#footnote-8)

"و اگر آزمونی [مانند بیماری، تهیدستی و محرومیت از عناوین اجتماعی] بدو رسد"؛

خواه برحسب تحولات طبیعت باشد - زیرا که اوضاع روزگار، همیشه یکسان نیست و پایین­و­بالا و نشیب­وفراز دارد -؛ و خواه برحسب مصالح دینی باشد، و براین­اساس ­بنا شود، یک لطمه­ای به فوائد کسی برسد؛ و مقام و منصب کسی به خطر و تزلزل بیفتد، خواهیم دید که:

"إِنْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ".[[9]](#footnote-9)

روی برمی­گرداند و به­کلی تغییر قیافه می­دهد.

بله! همان کسی که سنگ دین به سینه­ می­زد، حالا برگشته و لگد به سینه­ی دین می­زند و مشت به کله­ی قرآن می­کوبد. دین و خدا و شریعت، همه را کنار می­گذارد و غوغا به راه می­اندازد که ای بابا! رها کنید دیگر؛ چه دینی! چه ایمانی! اینها اوهام و خرافات است. از این­گونه حرف­ها و برخوردها معلوم می­شود که این گروه، از اول متدین و اصلاً مسلمان نبودند؛ بلکه طالب دنیا و مقامات و منصب­ها بودند و می­خواستند از این راه به امیال خود برسند و حالا که دیدند دین به دردشان نمی­خورد، آن را رها کردند: "إِنْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ".[[10]](#footnote-10)

عزت و ذلت و خزائن همه چيز در دست خداست

بنابراین رفته­اند تا از راه دیگری به دنیا برسند؛ غافل از اینکه عزت و ذلت در این عالَم به دست خود آدم نیست؛ بلکه چرخ این عالَم به دست یک گرداننده­ی عادلِ حسابگر، اداره می­شود. اوست که می­گوید:

"وَ إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ".[[11]](#footnote-11)

"خزائن همه چيز نزد ما است و آن را جز به اندازه­ی معلوم، فرونمی­فرستیم."

همین­طوری و بی­حساب و هرج­ومرج نیست؛ بلکه همه چیز، حسابی دارد و ما روی مصالحی که تشخیص می­دهیم، هر مطلبی را فرود می­آوریم:

"نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۚ وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ".[[12]](#footnote-12)

"ما معيشت و روزی آنها را در حيات دنيا در ميان آنان تقسيم كرده­ايم و بعضی را بر بعضی، به درجاتی (در روزی و جاه) برتری داده­ايم."

**تقسیم معیشت، ثروت، قدرت و نعمت، طبق موازین الهی**

این تقسیم معیشت و ثروت و قدرت و نعمت و این­گونه امور، یک حساب­هایی دارد و براساس موازینی که خدا در جریان انداخته­ است، به اشخاص می­رسد؛ و این­طور نیست که هرج­ومرج باشد. بنابراین چقدر اشتباه می­کنند آن کسانی که از خدا اِعراض می­نمایند و به غیر خدا پناه می­برند تا از او عزت بخواهند "أَيَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا".[[13]](#footnote-13)

"آیا عزت را نزد آنان می طلبند؟ یقیناً همه­ی عزت فقط برای خداست."

**خسران آشکار با رویگردانی از اسلام و قرآن**

ازاین­رو آیه­ی شریفه می­فرماید:

"وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ"؛[[14]](#footnote-14)

یعنی وقتی که یک گرفتاری و امتحانی پیش آمد، برمی­گردد؛ آن هم طوری برمی­گردد که دیگر حتی به عقب هم نگاه نمی کند: "انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ". توضیح آنکه گاهی انسان، به چیزی پشت می­کند ولی درعین­حال گاهی نیز به عقب برمی­گردد و نگاهی به پشت می­اندازد؛ تا ببیند چه خبر است. اینها به قدری از اسلام و قرآن روی بر می­گردانند، که دیگر به عقب هم برنمی­گردند تا نگاه کنند و ببینند چه شده است:

"انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ".[[15]](#footnote-15)

اینها، هم دنیا را از دست می­دهند و هم آخرت را؛ برای اینکه به آرزوهایی که به دنبال آنها می­روند، نمی­رسند و آخرت را نیز از دست می­دهند.

"ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ".[[16]](#footnote-16)

"خسران آشکار، همین است."

**گمراهیِ بعید**

"يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا يَنْفَعُهُ، ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ".[[17]](#footnote-17)

" چیزی را جز خدا می­خواند که نه زیانش رساند و نه سودش دهد؛ این است همان گمراهیِ بسیار دور."

به­هرحال دنبال موجوداتی می­روند که نه نفعی به حالشان دارد نه ضرری؛ بلکه ضررشان نزدیک­تر است:

"يَدْعُو لَمَن ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِن نَّفْعِهِ".[[18]](#footnote-18)

برای اینکه در همین دنیا و قبل از اینکه به عذاب آخرت مبتلا بشوند، به پستی و انحطاط و ذلت می­افتند.

"لَبِئْسَ الْمَوْلَى وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ".[[19]](#footnote-19)

با توجه به آنکه "عَشٖیر" یعنی "معاشر"؛ از این آیه استفاده می­شود که غیر خدا، بدمولا و بدیاور و بدمعاشری است.

این چند جمله و توضیحات، درارتباط با انسان­های "يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ"[[20]](#footnote-20) ارائه شد.

**ریاست­طلبی و جاه­طلبی، عاملِ بدبختی عمربن­سعد**

عمربن­سعد نیز گرفتار چنین بدبختی­ای شد. عمربن­سعد از آن دو نفر – یعنی یزید و ابن­زیاد – عاقل­تر بود؛ زیرا یزید، یک آدم سبک­سر و غرق در اهواء نفسانی بود. حالِ پسر زیاد و پسر مرجانه هم به همین کیفیت بود.

پسر سعد، یک بزرگ­زاده نیز بود. بنابراین او علاوه­بر­آنکه نسبت به یزید و ابن­زیاد عاقل­تر بود، در میان مردم نیز آبرومندتر و موجه­تر بود؛ زیرا پسر سعد وقاص بود و سعد وقاص هم از اصحاب معروف رسول خدا ؟ص؟ بوده است. عمربن­سعد درعین­حال که نسبتاً عاقل­تر از آن دو نفر بود، ولی آدمی، ریاست­طلب و جاه­طلب بود و همین ریاست­طلبی، او را کور و کر کرده بود، و لذا نتوانست تشخیصِ مصالح بدهد. وی خیال نمی­کرد، عاقبت شوم این کار، دامن او را به­سختی خواهد گرفت. همین­قدر می­دید که یزید، به سلطنت رسیده و قدرتمند است؛ و پسر مرجانه هم در کوفه و عراق استاندار شده و خیال می­کرد با این تدبیراتی که کرده­اند، شومی این کار از بین می­رود و لذا اشتباه کرد.

**تشبیه قرآن به لانه­ی عنکبوت در مورد تکیه به غیر خدا**

قرآن تشبیه کرده است: "مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا".[[21]](#footnote-21)

آن مردمی که به غیر خدا و به قدرت های دیگر تکیه می کنند، مانند عنکبوتی هستند که با آب دهانش برای خودش لانه می­سازد و سست­ترن لانه­ها، لانه­ی عنکبوت است. عمربن­سعد مصداق همین آیه، یعنی "مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ"[[22]](#footnote-22) واقع شد؛ یعنی به جای خدا، یزید و ابن­زیاد را برای خودش، ولیّ انتخاب کرد و تن به ولایت پسر مرجانه و پسر معاویه داد. این مانند همان عنکبوتی است که با آب دهانش برای خودش لانه می­سازد: "مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ".[[23]](#footnote-23)

ولی متأسفانه این­گونه افراد نمی­فهمند. بدبختی هم همین است که انسان وقتی گرفتار اهواء نفسانی می­شود و جلوه­گری­های دنیا مقابلش می­آید، کور و کر می­شود و تشخیص نمی­دهد که عاقبت کار به کجا می­رسد. ازاین­رو عمربن­سعد هم گرفتار شد.

**معصیت خدا، عامل بدبختی و ناکامی**

این حدیث از امام حسین ؟ع؟ است که می­فرمود:

"من حاول امراً بمعصیة الله کان أحوط لما یرجوا و أسرع لما یحضر"؛ ///// (املاء حدیث، با دقت بازبینی و سند آن نیز مأخذیابی شود)

هر کسی که به دنبال کاری از طریق معصیت خدا برود، از آنچه می­ترسد، زودتر گرفتارش می­شود؛ و به آنچه آرزو مند است، نمی­رسد.

پسر سعد هم همین­طور شد؛ زیرا او می­خواست از راه کشتن امام حسین ؟ع؟ که معصیتی فوق­العاده بزرگ است، وارد بشود و به مُلک و حکومت و ولایت ری برسد. ازاین­رو چنان دچار بدبختی شد که در دنیا به مُلک ری نرسید و در آخرت هم گرفتار شد؛ به­طوری­که پسر مرجانه، آنچه را به او وعده کرده بود، نداد. او چند روزی در کوفه و بعد هم در خانه ماند، به­طوری­که وقتی بیرون آمد، آن­قدر مردم در مسجد، جمع شدند و آب دهان به رویش انداختند، که به خانه رفت و دیگر بیرون نیامد و در آنجا ماند تا زمان مختاربن­ابی­عبیده که او را گرفتند و به بدبختی نشاندند.

**صدق پیش­بینی امام حسین ؟ع؟**

او مصداق همین روایت امام حسین ؟ع؟ شد که روز عاشورا، در ساعات آخر که تنها مانده بود و یارویاوری نداشت، به لشکر و به مردم خطاب می کرد: "ثم لا تلبسون بایم الله" ////// (در املاء و متن مطلب، دقت و مأخذیابی شود) به خدا قسم، بعد از کشتن من، روزگار به شما مهلتی نخواهد داد. "ثم ایم الله لا تلبسون بعدها الا کریس ما یرکب الفرس" ////// (در املاء و متن مطلب، دقت و مأخذیابی شود) به اندازه­ی یک اسب سوار شدن، خدا به شما مهلت نمی­دهد، الّا اینکه آسیاب روزگار بر سر شما می­چرخد و شما را متحیر و سرگردانتان می­کند؛ و همین­طور هم شد. به­محض اینکه واقعه­ی //حائره­ی// کربلا واقع شد، بین خودشان یعنی در بین همین گرگ­های خونخوار بیابان کربلا، اختلاف افتاد؛ فرمانده به سرباز پرید؛ سرباز به فرمانده پرید؛ دور همان کسی که قاتل امام حسین ؟ع؟ بود، جمع شدند و گفتند تو به دستگاه بنی­امیه، خیلی خدمت کردی؛ دشمن­شان را از بین بردی و لذا خیلی خدمت کردی؛ پس حالا برو اجر و مزدت را بگیر؛ و اگر اینها تمام خزانه­ها را هم به تو بدهند، کاری نکرده­اند. به­هرحال او را داغ کردند. او هم پیش فرمانده­ی لشکر آمد و ایستاد و گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أوقر رکابی فضّة و ذهبا |  | فقد قتلت سیدلمحجبا |
| قتلت خیر الناس أما و أبا ///// (در املاء و متن مطلب، دقت و مأخذیابی شود) |  | و خیرهم اذ ینسبون النسبا |

کسی را کشتم که بهترین مردم بود؛ حالا این کیسه­های من را پر از طلا و نقره کن. فرمانده از این حرف، خیلی خشمگین شد؛ چون نمی­خواست امام حسین ؟ع؟ به این عنوان، معرفی بشود؛ بلکه می­خواستند آن حضرت ؟ع؟ به عنوان خارج از دین، معرفی شود. بنابراین با قلاف و پشت شمشیر، محکم به او کوبید و گفت: ای دیوانه! اگر بهترین بود، چرا او را کشتی؟ این حرف را اگر پیش ابن­زیاد بزنی، گردنت را می­زند. از آن طرف ظاهراً "بُشربن­مالک" یا "مالک­بن­بُشر" که او هم در قتل امام حسین ؟ع؟ دست داشت، پیش ابن­زیاد آمد و این حرف را زد:

"أوقر رکابی فضّة و ذهبا" ////// (در املاء و متن مطلب، دقت و مأخذیابی شود)

ابن­زیاد با شنیدن این سخنان، به شدت خشمگین شد و گفت اگر او واقعاً بهترین مردم بود، چرا او را کُشتی؟ بنابراین نه تنها به تو چیزی نمی­دهم، بلکه برای قتل وی، قصاصت هم می­کنم؛ و لذا دستور داد گردنش را زدند. همین آدم بدبختی که می­خواست از این راه، به ثروت سرشار برسد، گردنش را زدند؛ و این اختلافی بود که در میان خودشان افتاد، همان اختلافی که امام حسین ؟ع؟ از پیش فرموده بود.

در همان ساعتی که ریختند و می­خواستند خیمه­گاه را غارت کنند، یک زنی از "بنی­بکربن وائل" منقلب شد. او که هم خودش و هم شوهرش در دستگاه و لشکر ابن­سعد بودند، وقتی که دید، در خیمه­گاه ریختند، منقلب شد. ازاین­رو یک شمشیری برداشت و به مردهای خودشان حمله کرد و گفت: خجالت نمی­کشید؟!!! این سراپرده­ی دختران پیغمبر ؟ص؟ است و شما می­­خواهید آن را غارت کنید؟!! بنابراین شوهرش آمد و او را گرفت و در چادر خیمه برد و در آنجا نگاهش داشت؛ ولی در اثر همین حرف، ولوله­ای در میان مردم و در همان لشکر به پا شد. اینها علاماتی بود که خود حضرتش فرمود بعد از کشتن من، روزگار به شما مهلت نمی­دهد که به آسودگی زندگی کنید.

در کوفه هم آنها مهلتی نیافتند. توضیح آنکه رأس مطهر امام حسین ؟ع؟ را خولی به کوفه آورد. چون عجله داشتند که سر مقدس امام حسین ؟ع؟، زودتر به کوفه و پیش ابن­زیاد برسد، همان عصر روز عاشورا، رأس مطهر را به وسیله­ی این مردِ خبیثِ پلید، حرکت دادند. او چون در شب یازدهم محرم و دیروقت به کوفه رسید، بنابراین درِ دارالإماره بسته بود. ازاین­رو به خانه­اش آمد و رأس مطهر را در جایی پنهان کرد.

البته "مسئله­ی تنور" و مطالبی در این مورد را که برخی می­گویند، بنده ندیده­ام و چنین چیزی نبوده و من نمی­دانم از کجا نشأت گرفته است. آنچه که در مقتل ثبت شده، کلمه­ی "اِجّانه" (به معنی "تشت") و به این مقدار است:

"فوضع الرأس تحت اجّانه". ////// (در املاء دقت و مأخذیابی شود) یعنی "او آورد، زیر تشت گذاشت". به­هرحال من نمی­دانم مطلب مربوط به "تنور" که درست نیست و مناسبتی هم ندارد، از کجا گرفته شده است. طبیعی است آنکه سر را آورده، چون دیروقت رسیده، در جایی در خانه نگه داشته که در مقتل "تحت اِجّانه" نوشته شده است.

**ضرورت بیان مطالب معتبر و مستند در واقعه­ی کربلا و رعایت عزّت در نقل آنها**

متأسفانه در این مجالس، بعضی مطالبی خوانده می­شود که اولاً خیلی مدرک و دلیل معتبری راجع به آنها نداریم. بر فرض هم نوشته باشند و واقع شده باشد، بعضی مطالب را نباید نقل کرد. اگر یک آدم رذل و پستی، مثلاً یک کارِ خلافِ عزتی انجام داده، ما نباید برخلاف عزت، هر کاری را که یک خبیثی انجام داده، نقل کنیم. ما خودمان کسی را که دوست داریم، اگر به او اهانتی شده باشد، حاضر نیستیم، نقل کنیم؛ چون او را دوست داریم و محترمش می­شماریم. اگر آدم خبیثی، در عمل، حفظ عزت نکرده، حداقل ما باید در نقل، رعایت عزت و حفظ عزت کنیم. به­هرحال در انتقال رأس مطهر، که خولی آورد، "مسئله­ی تنور" نبوده است.

پس از آنکه رأس مطهر را به خانه آورد، زن او که معلوم می­شود زن خوبی هم بوده، گفت: چطور شد، از کجا آمدی و چه خبر؟ خولی در پاسخ گفت: ثروت دنیا را برایت آورده­ام؛ چیزی آورده­ام که وقتی فردا پیش ابن­زیاد ببرم، جایزه­ی سنگینی به من خواهد داد. زن گفت چه آورده­ای؟ او گفت رأس امام حسین ؟ع؟ را آورده­ام. زن تا این را شنید، ناراحت شد. خودش می­گوید من برخاستم و گفتم به خدا قسم! دیگر سر من با تو در یک بالین قرار نخواهد گرفت؛ و لذا بیرون آمد.

همه­ی اینها آثار نفرین امام حسین ؟ع؟ است که فرمود بعد از مرگ من، به شما مهلتی نخواهند داد.

روز دوازدهم هم امام سجاد ؟ع؟ برای دفن ابدان شهدا آمدند. وقتی دفن کردند؛ این مصیبت بزرگی است که امام سجاد ؟ع؟ وارد قبر مطهر امام حسین ؟ع؟شد وبدن مطهر را روی دست گرفت و داخل قبر کرد و فرمود:

"بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ مِنَ اللَّهِ وَ إِلَى اللَّهِ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ."

لب­ها را گذاشت روی رگ­های بریده­ی پدر و خطاب کرد:

"یٰا اَبَتٰاه اَمَّا الدُّنْيا وَ بَعْدَكَ مُظْلِمَةٌ وَ اَمَّا الْآخِرَةَ وَ بِنُورِكَ مُشْرِقَةٌ"؛ ////// (در املاء دقت و مأخذیابی شود)

"دنیا بعد از رفتن تو تاریک شد و آخرت، با نور تو روشن شد."

سپس خاک ریخت و با انگشت خود روی قبر نوشت: "هٰذٰا قَبْرُ حُسَیْنُ­بْنُ عَلِیّ­بْنُ اَبٖیطٰالِب الَّذٖی قَتَلُوُه عَطْشٰاناً غریباً". ////// (در املاء دقت و مأخذیابی شود)

1. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیات 11 - 13. [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره­ی مبارکه­ی اعراف، آیه­ی 38. [↑](#footnote-ref-2)
3. همان. [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 11. [↑](#footnote-ref-4)
5. همان. [↑](#footnote-ref-5)
6. همان. [↑](#footnote-ref-6)
7. همان. [↑](#footnote-ref-7)
8. همان. [↑](#footnote-ref-8)
9. همان. [↑](#footnote-ref-9)
10. همان. [↑](#footnote-ref-10)
11. سوره­ی مبارکه­ی حجر، آیه­ی 21. [↑](#footnote-ref-11)
12. سوره­ی مبارکه­ی زخرف، آیه­ی 32. [↑](#footnote-ref-12)
13. سوره­ی مبارکه­ی نساء، آیه­ی 139. [↑](#footnote-ref-13)
14. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 11. [↑](#footnote-ref-14)
15. همان. [↑](#footnote-ref-15)
16. همان. [↑](#footnote-ref-16)
17. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 12. [↑](#footnote-ref-17)
18. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 13. [↑](#footnote-ref-18)
19. همان. [↑](#footnote-ref-19)
20. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 11. [↑](#footnote-ref-20)
21. سوره­ی مبارکه­ی عنکبوت، آیه­ی 41. [↑](#footnote-ref-21)
22. همان. [↑](#footnote-ref-22)
23. همان. [↑](#footnote-ref-23)